

حکمت صدرایی و انقلاب اسلامی ایران

مصطفی امه طلب^۱

دکتر مظفر نامدار^۲

◆ مقدمه

«حکمت متعالیه» نامی است که آخوند صدرالمتألهین (صدرالدین) محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (۹۸۰ - ۱۰۵۰ق) به فلسفه خویش که در آن از آیات قرآن و احادیث اهل البیت(ع) و قواعد کلامی و نظریات عرفای سنی و شیعه و فلاسفه قدیم (یونانی، ایرانی و...) و جدید (فارابی، ابن سینا و دیگران) و حکمت مشاء و اشراق به عنوان مواد کارش استفاده نموده و نظام فکری جدیدی را مبتنی بر اصالت وجود و وحدت تشکیکی آن پدید آورده، اطلاق کرده

۱. محقق و پژوهشگر تاریخ و فلسفه سیاسی اسلام.

۲. دکترای علوم سیاسی.

است.

وی که هم‌عصر شاه طهماسب اول (۹۳۰ - ۹۸۴) و شاه اسماعیل دوم (۹۸۴ - ۹۸۵) و سلطان محمد خدابنده (۹۸۵ - ۹۸۹) و شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸) و شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲) بود و در اوج دوران اقتدار سیاسی - نظامی و رونق اقتصادی صفویه در اصفهان می‌زیست، نزد فقیه بزرگ دوران شیخ بهایی (بهاءالدین محمد عاملی) و حکیم و عارف سترگ مشائی میر محمدباقر داماد تلمذ کرده بود.

دوره صفویه، دوره درآمدن فقه شیعه از قرن‌ها فردگرایی و فردنگری به حالت جامعه‌نگری یا جامعه‌گرایی و تداخل سیاست و فقهت و انتقال مسئولیت اندیشه‌ورزی سیاسی از فلاسفه به فقها است که نمونه بارز آن در فعالیت فکری و عملی مجتهد دوران مرحوم شیخ علی محقق کرکی مشهود است. مرحوم ملاصدرا نیز - که در کتاب مبدأ و معاد خویش و سیاست در چارچوب همان حکمت عملی ارسطویی شامل اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن پرداخته بود - به زودی در مواجهه با وضعیت جدید ایران متوجه مقولاتی شد که بحث‌های انتزاعی سابق درباره مدینه فاضله و سایر مدینه‌ها از عهده تفسیر یا تأیید آن بر نمی‌آمد. در حالی که اغلب علمای شیعه در آن زمان خود را موظف به تأیید حکومت صفوی و تشیید ارکان آن می‌دانستند، چنان‌که مرحوم محقق کرکی در اوایل کتاب *نفحات اللاهوت فی لعن الجبت و الطاغوت* به آن تصریح کرده است.

بنابراین ملاصدرا در بیشتر آثاری که در دوران پختگی فکری خود فراهم کرده بود، به جای طرح مباحث ارسطویی شاخه‌های سه‌گانه حکمت عملی، به بحث‌های بیشتر مرتبط با زمان خویش پرداخت و فلسفه عملی خویش را بر نظریاتی واقعی‌تر و عملی‌تر بنا نهاد. به عنوان مثال، با اینکه بحث‌های مفصلی درباره خلافت الهی و خلیفه خدا دارد، اما با توجه به عصر غیبت و اینکه دسترسی عمومی به امام معصوم در آن زمان ناممکن و وضعیتی اضطراری و حکومت صفویه و شخص شاه عباس کبیر حامی تشیع بود، «پادشاه» را به عنوان حاکمی مشروع پذیرفته و سه شرط برای وی قائل شده است:

الف) قدرتمند باشد تا از اسلام حمایت کند، هر چند که در حد صلاحیت و رشاد و خالی از عیب و بدی و تباهی هم نباشد.

ب) ریاست تمام کشور را داشته باشد و با تمرکز قوا جلوی وضعیت ملوک الطوایفی و کشمکش‌های سیاسی و نظامی و هرج و مرج و فروپاشی نظام اجتماعی را بگیرد و به اصطلاح از فضای زندگی مسلمین حفاظت کند.

ج) ریاست دینی و دنیوی داشته باشد تا انتظام امر دینی هم که هدف اصلی و بزرگ است از بین نرود.^۱

و به نظر وی اگر این شروط در پادشاه نباشد، فتنه‌های بزرگ و آشوب‌ها و هرج و مرج و فروپاشی نظام دنیوی و نیز نظام دینی پدید خواهد آمد^۲ که البته این ترجمان وضعیت ایران پس از شاه عباس اول بود.

بنابراین می‌توان به مرحوم ملاصدرا به دیده احیاگر اندیشه سیاسی دینی همساز با نظام سیاسی دینی نگرست و پر واضح است که تکاپوی نظری وی در حکمتی عملی که مبتنی بر برتری شریعت نسبت به سیاست (همانند روح به جسد) و ارتباط ارگانیک آن دو با هم و نیز با نظریه خلافت الهی بود، موجب شد حکمت عملی یونانی ارسطویی به وضعیت محاق و رکود مبتلا و به ابزاری در دست تفکر فلسفی دینی شیعی (بدون تعیین موضع و لحاظ اینکه فلسفه بر حق است یا باطل) تبدیل شود و همین است که برخی از روشنفکران غیر دینی ایران را به خشم آورد تا عصر صفویه را دوره انحطاط اندیشه سیاسی در ایران بخوانند.

در واقع از آنجا که دولت صفویه برای تشیع همان نقشی را ایفا کرد که دولت سلجوقی برای تسنن، می‌توان ادعا کرد که محقق کرکی و شیخ بهایی و میرداماد و میرفندرسکی و ملاصدرا و فیض کاشانی و غیرهم نیز برای احیای فکر شیعی همان اهمیتی را دارند که نظام الملک

۱. ر.ک: ملاصدرا، شرح اصول کافی، ترجمه محمد خواجه‌وی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

(پژوهشگاه)، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۴۶۳. و: مفاتیح الغیب، تهران، مولى، ۱۳۶۳، ص ۲۱۲، ۲۱۳.

۲. ر.ک: شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۱، ۲۶۹، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۷۴، ۴۶۳، ۴۶۴.

طوسی و محمد غزالی و احمد غزالی و امثالهم برای احیای فکر سنی. از این منظر می‌توان ادعا کرد که مرحوم صدرالمآلهین شیرازی برای انقلاب اسلامی ایران به منزله یکی از پدران فکری و نظری است. به همین جهت در مقاله حاضر درصدد بازشناسی تعامل و رابطه میان این دو، یعنی فکر صدرایی و انقلاب کنونی ایران و خدمات متقابل آنها به هم هستیم.

◆ مطلب اول: مقایسه زندگی و شخصیت ملاصدرا و امام خمینی (رضوان الله علیهما)

ملاصدرا در سال ۹۸۰ و امام خمینی در سال ۱۲۸۴ به فاصله حدود ۳ قرن از او متولد شد. پدر هر دو در شهرستان سرشناس و سیاسی بودند. محل تولدشان به هم نزدیک و هر دو از کانون‌های عرفان (لرستان و شیراز) بودند. هر دو سنی نسبتاً طولانی داشتند و پادشاهانی قدرتمند و ضعیف را دیده بودند. هر دو مدتی را در تبعید گذراندند (ملاصدرا هفت یا هفده سال در کهک قم و امام خمینی پانزده سال در ترکیه، نجف و پاریس). هر دو از نظر علمی حائز نوعی جامعیت بین فقه و فلسفه و کلام و عرفان بودند و نیز هر دو در مباحثی که وارد شده‌اند، با ایجاد مباحث و روش‌ها و نظریات جدید، خلاقیت خود را آشکار و اثبات کرده‌اند. به علاوه هر دوی آنها «مؤسس» هستند: ملاصدرا مؤسس نظام فکری حکمت متعالیه و امام خمینی مؤسس نظام عملی حکمت متعالیه و حکومت مبتنی بر ولایت فقیه. علاوه بر این، هر دوی آنها برای مدتی از طرف بسیاری از علمای شریعت هم‌عصر خود طرد شده‌اند و اوقات بسیار زیادی را در تنهایی گذرانده‌اند. صبغه غالب سخن هر دو، ذوقی و عرفانی بوده است و وقتی از دنیا رفته‌اند، دارای شهرتی چشم‌گیر بوده‌اند.

با این همه، باید اذعان کرد که فکر و بیان و قلم ملاصدرا از امام خمینی (رحمهما الله) منظم‌تر و منسجم‌تر و روان‌تر بود و قدرت اراده و شجاعت و نحوه زندگی و سلوک امام خمینی از ملاصدرا نیرومندتر و منزّه‌تر بوده است. به علاوه نقش بی‌بدیل و بی‌نظیر امام خمینی (قدس الله

نفسه الزکیه) در احیای دعوت نبوی و نفوذ او در قلوب میلیون‌ها مسلمان شیعه و سنی و تحول آفرینی او در ایران و سایر سرزمین‌های اسلامی، بلکه در تمام عرصه بین‌الملل چیزی نیست که عشری از آن هم درباره ملاصدرا محتمل باشد. بدون شک امام خمینی مجدد شریعت طاهره بود و ملاصدرا چنین جایگاهی نداشت. منزلت اصلی ملاصدرا تابع «عقل فلسفی تأویلی نظام‌گرا»ی اوست و جایگاه والای امام خمینی ناشی از «فقه اصولی عقل‌گرای نظام‌ساز» وی؛ به همین دلیل تألیفات متعدد آنها، شباهت موضوعی زیادی با هم ندارد. این واقعیت که هر چه از مرگ آنها گذشته، عظمت کارشان آشکارتر و نفوذشان افزون‌تر گشته است، آنها را در امتداد زمانه‌ای چهار قرنی به هم پیوسته است: نفوذ و استیلای فکر صدرایی قرن به قرن عمیق‌تر و گسترده‌تر شد تا به امام خمینی رسید و چون در او نفوذ و استیلائی به غایت یافت، با تحقق حاکمیت او در ایران، در طول دو سه دهه به قدری توسعه و نفوذ و شهرت یافت که در طول حدود چهار قرن پیش از آن نداشت و اینک می‌رود که مرزهای مکان را نیز بشکند و نفوذ و قلمروی جهانی بیاید.

◆ مطلب دوم: خدمات متقابل حکمت متعالیه ملاصدرا و انقلاب اسلامی ایران

تردیدی نیست که اکنون جریان انقلاب روح‌اللهی و حکمت صدرایی همدوش یکدیگر علاوه بر عمق نفوذ و وسعت قلمرو در تمامی ایران، در سراسر جهان هم به تسخیر اندیشه‌ها و عواطف انسان‌ها مشغول‌اند و در کنار فقه پویای جواهری، هیچ نظام فکری نمی‌تواند به عنوان جایگزین حکمت متعالیه برای نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران مطرح شود؛ نه تنها از آن رو که این نظام عقلی حامیانی جدی و نیرومند در میان مسئولان جمهوری اسلامی ایران دارد بلکه بیشتر به این خاطر که حکمت متعالیه صدرایی نظام‌واره‌ای فربه است که قادر به پاسخگویی به هزاران شبهه عقیدتی و دفاع از باورهای شیعی و ارضای اندیشه‌های خلاق و نیرومند و دل‌های تشنه معرفت هزاران یا میلیون‌ها جوان مستعد و کنجکاو است و می‌تواند هر یک از آنها

را به مدافعی در برابر اقسام فلسفه‌ها و نظریات رنگارنگ بی‌ریشه غرب دنیاگرایی دنیوی شده مذهب‌گریز مبدل کند. البته این تمجید و تحسین نگارنده، ضرورتاً به معنی حقانیت یا صحت فلسفه (مطلقاً) یا نظریات ملاصدرا نیست، بلکه به منزله شناسایی قابلیت‌های حکمت صدرایی برای نظام اسلامی ایران و در نتیجه همراهی و همدوشی آن دو با هم است که نتیجه سال‌ها تحول و تعامل می‌باشد که برخی از آنها ذیلاً ذکر می‌شود:

۱. نخستین خدمتی که حکمت صدرایی به انقلاب اسلامی ایران کرد، تنظیم ذهنی و مهندسی اندیشه رهبر آن است؛ زیرا مرحوم امام خمینی (رض) از سال‌های نخست جوانی تا بزرگسالی، اشتغال زیادی به فلسفه داشت و به این وسیله دقت نظر و توانایی استدلال و استنتاج ایشان تقویت شد و از این جهت، حکمت متعالیه برای ایشان فایده‌ای داشت که ریاضیات برای جوانی غیر طلبه دارد. علاوه بر این، مرحوم امام خمینی، پاسخ بسیاری از ابهامات و پرسش‌های خود را از آن گرفت: یعنی هم مواد فکری و هم نظام‌وارگی اندیشه‌های ایشان مرهون ممارست در حکمت صدرایی بود و پیداست که بسیاری از آنها تا اواخر عمر شریف همراهشان بود. بی‌تردید دقت نظری و نظام‌وارگی فکری موجب منظره متفاوت نسبت به فقه و در نتیجه استنتاج و افتتائی متفاوت نسبت به سایر فقها می‌شد که از جمله نتیجه‌های آن نظریه ولایت مطلقه فقیه است.

۲. خدمت دیگر حکمت صدرایی به انقلاب اسلامی ایران، تربیت فضلا و دانشمندانی انقلابی با اندیشه‌ای منظم و نگاهی دقیق به مسائل بود. البته همگی آنها ضرورتاً تربیت یافته و آموزش دیده دروس فلسفه امام خمینی (قدس سره) - در حدود سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۳۰ ش - نبودند، بلکه بخش اعظم آموزش فلسفی خود را در محضر مرحوم علامه جلیل‌القدر سید محمدحسین طباطبایی (اعلی‌الله مقامه الشریف) طی نمودند. از جمله آنها مرحوم استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری و مرحوم شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی و مرحوم آیت‌الله شهید مفتاح و مرحوم شهید حجت‌الاسلام محمدرضا باهنر و مرحوم آیت‌الله شهید قدوسی و بسیاری از آیات و حجج درگذشته و زنده کنونی که همگی از یاران امام پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و یاوران ایشان

در اداره امور و شئون جمهوری اسلامی ایران بوده یا هستند و برخی از آنها هم بر مسند عالی نیابت عامه و مرجعیت شیعه تکیه زده‌اند. به نحوی که همگرایی مراجع عظام کنونی قم با نظام جمهوری اسلامی ایران قوی‌تر از مراجع گذشته بود و اصولاً بیشتر همراهان حوزوی نظام جمهوری اسلامی، از تعلیم و تربیت فلسفی و عرفانی (نزد امام و علامه طباطبایی رحمت‌الله علیهما) برخوردار بوده‌اند و بسیاری از علمای حوزوی سنتی فاقد آموزش فلسفی، به مرور به حاشیه رفته‌اند. از این جهت می‌توان گفت حکمت متعالیه صدارتی برای انقلاب و نظام اسلام ایران به «نیروسازی وسیعی» پیش از انقلاب تا پیروزی آن دست زده است.

۳. خدمت دیگر حکمت صدارتی به انقلاب اسلامی این بود که قوی‌ترین و متقن‌ترین نظام فکری و انرژی نهفته‌ای در حوزہ‌های علمیه برای پاسخگویی به اصول، عقاید و شبهات کمونیست‌ها و

لیبرالیست‌ها بود و به همین جهت از حدود سال ۱۳۳۰ به بعد (اوج فعالیت احزاب کمونیستی و

آن کس که از طرف رسول اکرم(ص) نیابت داشته، بتواند ضبط سیاسی که وظیفه‌اش نگاهداری فضای زندگی برای مسلمانان است بنماید و قرآن در این باره مشتمل بر آیات بسیاری است که بر تو پنهان و پوشیده نیست و آنچه که بدین بخش اشمال دارد بنام احکام حلال و حرام و حدود و احکام نامیده می‌شود و این علم را فقها عهده دارند و آن علمی است که همگی بدان نیازمندند، چون در رابطه با صلاح دنیا است که به واسطه آن به صلاح آخرت می‌رسند. به همین جهت صاحب این علم بیشتر مشهود و مورد احترام همگان و بر دیگران از واعظان و روایت‌کنندگان و متکلمین مقدم است.

ماتریالیستی) فعالیت وسیعی از طرف شاگردان فلسفه امام و علامه برای تقریر و نقد و رد آن باورها و شبهات و القای باورهای جایگزین صورت گرفت که نمونه آن، کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسم* (علامه طباطبایی) و شرح آن (شهید مطهری) در اوایل دهه ۳۰ و بسیاری از آثار استاد شهید مرتضی مطهری و دیگران است.

بنابراین حکمت متعالیه به حوزه علمیه شیعه ایران یاری نمود تا علی‌رغم میل و موانع نظام سیاسی طاغوت پهلوی، نخستین سنگ‌های مقاومت و تبلیغات علیه مادی‌گرایی سوسیالیستی تأسیس و تقویت شود و نهضت فکری دفاع عقلانی از تعالیم اسلام به راه بیفتد و جلوی گرایش بسیاری از جوان‌های مستعد به مکاتب مادی و الحادی و روی‌گردانی آنها از اسلام گرفته شود.

۴. با پیروزی انقلاب اسلامی و برای مدت حدود ۳ سال، کمونیسم و سوسیالیسم در هیأت ده‌ها گروهک الحادی و صدها نشریه و کتاب *مروج الحاد* و *لامذهبی*، جانی تازه و رواجی فراوان و حضوری پررنگ و آزادانه در ایران یافت و از این بدتر آنکه عقبه این گروهک‌ها و نشریات، رژیم شوروی، امریکا و اسرائیل می‌بود. همین گروهک‌ها نقش بسیار فعالی در غائله کردستان، خوزستان، بلوچستان، گنبد، آمل (مازندران) و نیز خود تهران داشته‌اند. به علاوه گروهک وسیع‌تری هم در معرکه حضور داشت که دارای پوسته اسلامی و محتوای کمونیستی و روش تروریستی بود که بعداً به منافقین مشهور شدند (موسوم به سازمان مجاهدین خلق ایران). گروه‌های التقاطی دیگری مانند جنبش مسلمانان مبارز صبیغه سوسیالیستی - اسلامی داشتند. آنچه به علمای حوزوی و یاران دانشگاهی ایشان توان و جسارت و ابزار فکری لازم برای مقابله نظری با آن فتنه عظیم را می‌بخشد، حکمت ملاصدرا بود که موجب پیدایش حلقه‌های بحث و جدل فراوان و میزگردهای تلویزیون و مناظرات حضوری یا غیر حضوری (مطبوعات و صدا و سیما) و غیره گردید و حتی معرکه‌گردان امروزی دموکراسی لیبرال در ایران، در آن ایام «نهاد ناآرام جهان» (در حرکت جوهری صدرایی) و «دگماتیسم نقابدار» (در رد اصحاب سوسیالیسم و احزاب کمونیستی) را می‌نوشت و می‌گفت. به هر حال مردم ایران،

آن فتنه عظیم را به خواست خدا و مدد حکمت متعالیه صدرایی و سایر عوامل پشت سر گذاشتند و از این جهت، حقا فلسفه صدرایی منتهی بزرگ بر ملت ایران دارد.

۵. پس از جنگ تحمیلی و در دوره سازندگی و اصلاحات (۱۳۶۸ تا ۱۳۸۴) نیز، عمده‌ترین منبع نظامواره‌ای که برای مقابله با ارباب دموکراسی لیبرال به علمای حوزه کمک نمود، حکمت متعالیه بود: چه از نظر تنوع مواد فکری موجود در آن و چه از جهت نظم بخشی به اذهان حوزوی و ساماندهی به معارف حقه برای مقابله با شبهات و القائنات باطله. و این جریان همچنان ادامه دارد.

۶. همچنین با توجه به توانایی حکمت صدرایی برای پر کردن خلأ فکری و هویتی جوامع غربی و پاسخگویی به نیازهایشان، با استقبال خوبی از سوی آن جوامع روبه‌رو شده و می‌شود و این خود، موجب نگرش مثبت و گرایش آنها به سوی انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران شده و خواهد شد، لذا خدمت دیگر حکمت متعالیه به انقلاب و نظام اسلامی ایران، خدمت برون‌مرزی آن برای ایجاد پایگاه‌های فکری ایرانی حامی تعالیم الهی اسلام و معنویت‌گرا (در جهانی سکولار و دین‌ستیز) است و این روال بیشتر با پیام مرحوم امام خمینی (قدس سره) به میخائیل گورباچف در سال ۱۳۶۷ شروع شد و تا کنون ادامه یافته است.

این تعامل ریشه در استعداد های حکمت صدرایی برای ایجاد پیوند میان شعبه‌های مختلف معرفت یعنی کلام، عرفان، فقه و فلسفه دارد. بی‌تردید هیچ‌یک از شعبه‌های حکمت و حلقه‌های فکری به تنهایی از چنین استعدادی برخوردار نبوده و نیست و خواهیم دید که چگونه امام خمینی این شعبه‌های مختلف معرفت را به یک نظام فکری و اجتماعی تبدیل می‌کند و بر اساس آن یک انقلاب بزرگ اجتماعی به راه می‌اندازد.

◆ خدمات انقلاب اسلامی به حکمت صدرایی

۱. اما نخستین خدمتی که انقلاب اسلامی ایران به حکمت صدرایی کرد این بود که آن را از

حالت انزوا در آورد، به گونه‌ای که از حالتی که در درون حوزه علمیه قم با فلسفه‌خوان‌ها و فلسفه‌گرایان از جمله با مرحوم امام خمینی (قدس سره) و پسرشان همچون کافر برخورد و فلسفه به طور مخفیانه تدریس می‌شد، به حالتی درآمد که حوزه قم، پایگاه بزرگ فلسفه صدرایی شده است و در تهران کنگره سالانه بزرگداشت صدرالمآلهین شیرازی برپا می‌شود و نه تنها غالب طلاب ایران خود را از آموزش فلسفه مستغنی نمی‌دانند، بلکه فلسفه در دانشگاه‌ها و مراکز علمی تحقیقاتی حوزوی و دانشگاهی و حتی در میان عامه مردم نفوذ فراوان و گسترده‌ای یافته است و همان‌طور که گفته شد، با پیام مرحوم امام خمینی به گورباچف و فعالیت‌های پس از آن در اروپا و سایر نقاط جهان فرصت عرض اندام و ترویج تعالیم فلسفی ملاصدرا فراهم شده است و چهره مجهول وی در خارج از ایران، کم‌کم به نحله‌ای مشهور و معروف مبدل می‌شود.

۲. کمک دیگر انقلاب اسلامی ایران به حکمت متعالیه ملاصدرا، تکمیل و متمم بازسازی آن است. از عوامل اصلی چنین اقدامی توسط برخی از فضایی اهل فلسفه در قم، آشنایی گسترده آنها با فلسفه‌های جدید غرب (از جمله فلسفه تحلیلی و زبان‌شناسی) و پست‌مدرنیسم و هرمنوتیک و متفکران مربوط به آن مانند میشل فوکو؛ هایدگر، هابرماس و غیره و آشنایی وسیع با اینترنت و کاربرد آن برای آشنایی با غرب نوین و مسائل جوامع غربی و تلاش برای تولید نرم‌افزارهایی جهت پاسخگویی به آنها؛ توجه به کاستی‌های جدی حکمت صدرایی به ویژه در موضوع هیأت (ستاره‌شناسی) که متأثر از نظریات بطلمیوسی و در نتیجه کهنه و غیر علمی بلکه خرافی است (ملاصدرا با اعتقاد راسخ به سنخیت علت و معلول، حرکت جوهری همه اشیا را (که از ابداعات و مفاخر اندیشه وی بود) به حرکت دورانی اجسام لطیف نورانی آسمانی (که او تصور می‌نمود آنها از جنس ماده زمینی نیستند) منسوب کرده بود! البته این ناآگاهی او به دلیل ناآشنایی وی با کشفیات علمی اروپای زمانش بود.^۱ بر اساس مسموعات

۱. سه تن از ستاره‌شناسانی که بطلان هیأت بطلمیوسی را ثابت کردند و موجب شدند اروپاییان بفهمند که کرات

نگارنده از یکی از فضایل قم، گویا حرکتی برای رفع نقایص و بازسازی فلسفه صدرایی و به روز کردن آن (با توجه به موارد مذکور) شروع شده است و البته ایجاد پشتوانه مالی و تأمین و تدارکات لازم توسط رهبری معظم و دولت موجب تقویت و تسریع این حرکت اصلاحی فکری شده و خواهد شد. به هر حال موقعیت کنونی حکمت صدرایی در ایران و جهان با موقعیت چهار پنج دهه پیش از این، فاصله‌ای نجومی دارد و همین بهترین دلیل بر خدمت بی‌دریغ انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران به حکمت متعالیه است.

◆ مطلب سوم: انطباق برخی آرای ملاصدرا و امام خمینی (رضوان الله تعالی علیهما)

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، امام خمینی (قدس سره) پس از تحصیلات عالی در حکمت صدرایی، تا حدود پنجاه سالگی با آن به شدت مأنوس بود و آن را تدریس می‌نمود. با توجه به مطالعات گسترده ایشان در آثار مختلف (حتی کتاب‌های رمان مثل کلبه عمو تم)، به احتمال بسیار قوی بیشتر آثار ملاصدرا توسط ایشان دقیقاً مطالعه شده بود و نظریات ملاصدرا جزو نظامواره فکری ایشان گردیده بود. چون تأثیر آن نظریات در دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی و رفتارهای ایشان برای ما اهمیت ویژه‌ای دارد و در صورت اثبات، حق بزرگ ملاصدرا بر انقلاب اسلامی ایران را ثابت می‌کند، لذا به انطباق برخی نظریات آن دو عالم بزرگ در اساسی‌ترین مسائل مربوط به کارآمدی شریعت می‌پردازیم.

آسمانی هم از جنس کره زمین و با این کره خاکی تحت قوانین و دارای حرکات مشترکی هستند، نیکلا کپرنیک لهستانی (۱۴۷۳ - ۱۵۴۳م) و یوهانس کپلر آلمانی (۱۵۷۱ - ۱۶۳۰م) و گالیلئو گالیله ایتالیایی (۱۵۶۴ - ۱۶۴۲م) و هر سه هم‌عصر ملاصدرا بودند و ناآشنایی وی با نظریات آنها حاکی از تفاوت فضای فرهنگی ایران با عراق (تحت سلطه عثمانی و در تماس با فرهنگ غرب) است.

◆ موضع انتقادی نسبت به وضع موجود

گفته‌اند برای هر کس که عادت دارد با گوش‌هایش بیندیشد و با چشم‌هایش تحلیل کند واژه انتقاد باید طنین آزردهنده‌ای داشته باشد.^۱ نه به این دلیل که در فرهنگ ما متأسفانه واژه «نقد» همیشه مترادف با «نفی» تصور می‌شود بلکه به این دلیل که منتقد به طور عمومی و کلی از وضع موجود ناخرسند است. او چنان وضع موجود را به چالش می‌کشد که گویی خود نماینده اندیشه‌هایی ناب و آرمان‌هایی بلند و کامل از یک مرحله تاریخی بهتری است.

با این تفاسیل هواداران وضع موجود در همه ارکان به طور کلی از منتقدین فرهنگی، فلسفی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی و دینی دل خوشی ندارند و همه تلاش خود را برای مطرود کردن این افراد به کار می‌برند. زیرا منتقدان فکر و اندیشه، فرهنگ، اجتماع، دین و تاریخ تصور می‌کنند که آنها چیزی دارند که وضع موجود فاقد آن است.

شاید اولین شباهت‌های بنیادین صدرالمآلهین شیرازی و امام خمینی (قدس سرهما) در زمینه نوگرایی در معرفت دینی را باید در موضع انتقادی این دو بزرگوار به فهم رایج از حقانیت دین و نقش آن در سعادت مسلمین دانست.

مرحوم صدرالمآلهین در اغلب آثار خود این موضع انتقادی را به وضوح آشکار می‌کند و علت اصلی تزلزل عقاید دینی در زندگی اجتماعی مسلمانان را غلبه تقلید از روش اندیشیدن گذشتگان در دین و روش استفاده از معارف دینی در زندگی می‌بیند. ملاصدرا در بسیاری از حوزه‌های حکمت ساختارشکن بود و به صرف اقوال سلف معارف و فهم از معارف و به کارگیری معارف را نمی‌پذیرفت. در مقدمه کتاب *شواهد الربوبیه* می‌نویسد:

هنگامی که با فضل و تأیید الهی و امداد ربانی مراجعات و توجهاتم به عالم معانی و اسرار و ملازمت و پایداری من در درگاه حکمت الهی که مفیض و بخشنده انوار معرفت و دانش است، به حد وفور و کثرت رسید و مدت مهاجرت و دوری من از آرا و عقایدی که

۱. ر.ک: *جامعه‌شناسی انتقادی*، ویرایش: پل کانرتون، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، اختران، ۱۳۸۵، ص ۲۰۲.

جمهور دل بر آنها بسته بودند به طول انجامید و از آنچه جمهور به علت اعتماد به گفتارهای مشهور بدان معتقد بودند و به رسم تقلید «خلف از سلف»، تقلیدی وابسته به مشاهده حس و روبه‌رو شدن آن با محسوس اعتماد جسته و از مشاهده علمی که از عالم غیب بر قلوب و نفوس وارد می‌گردند اغماض می‌کردند، به طور کلی اعراض نمودم. ناکاه بر مشاهده و دیدگاه‌هایی الهی و شریف و شواهد و ادله‌ای لطیف و قرآنی و قواعدی محکم و ربانی و مسائلی منقّه و عرفانی آگاهی یافتیم.^۱

این دیدگاه انتقادی نسبت به ضرورت پیروی «خلف از سلف» مهم‌ترین نقطه قدرت حکمت صدرایی در گشودن فضای جدیدی از حقایق علوم الهی در معارف اسلامی بود که پس از ملاصدرا مکتب جدیدی را پایه‌ریزی کرد. ملاصدرا ضرورت پیروی خلف را از سلف هم در حوزه فلسفه، هم در حوزه فقه، هم در حوزه فهم حقایق دینی و هم در حوزه حکمت عملی به محک انتقاد می‌گذارد.

در مقدمه اسفار اربعه کسانی را مورد انتقاد قرار می‌دهد که معتقد بودند تفکر در امور ربانی و اندیشیدن در آیات سبحانی بدعت است و مخالفت با آرا و سنت‌های نادرست جاری را گمراهی و مکر می‌پنداشتند.

می‌دیدم زمانه از روی دشمنی دل در تربیت نادانان و فرومایگان بسته و آتش جهالت و گمراهی از بدحالی و پستی رجال سر بر کشیده است. من، گرفتار مردمی گشته‌ام که فهم و دانش از افق وجودشان غروب کرده و دیدگان‌شان از نگرش به انوار حکمت و رازهای آن (مانند شب‌کوران) از تابش انوار معرفت و آثار آن نابینا و کور است. آنان تفکر در امور ربانی و اندیشیدن در آیات سبحانی را بدعت شمارند و مخالفت با مردم عادی و فرومایگان را گرامی و مکر پندارند.^۲

۱. صدر المتألهین محمد بن ابراهیم (ملاصدرا)، *الشواهد الربوبیه*، ترجمه جواد مصلح، تهران، سروش، ۱۳۶۶، ص ۴.

۲. ملاصدرا، *اسفار*، مرحله اول وجود، مرحله دوم احکام وجود، ترجمه محمد خواجه‌ای، انتشارات مولی، تهران،

۱۳۷۸، ج ۱، ص ۸.

ملاصدرا در موضع انتقادی خود نسبت به اوضاع زمانه، ناکارآمدی معارف الهی در زندگی مردم را دشمنی «عالم‌نمایان» با علم و عرفان و رها کردن راه حکمت و یقین و برهان از علوم مقدس الهی و خالی شدن شهر از کسانی که ارزش اسرار را بدانند و قدر دانش آزادگان را شناسند، می‌بیند.

وقتی فرزندان زمانه از قبول حقیقت باز مانند و دین و دانش استعداد آن را نداشته باشد که رنج‌ها، مشکلات و دشواری‌های جامعه را حل کند بدیهی است که حقیقت و انوار حقیقت به خاموشی گراییده، روش معتدل و راستین تباه و نابود گشته و آرای باطل و دروغین منتشر و پخش شده، آب حیوان در زمین فرو رفته و تجارت اهل آن به کسادی و چهره‌هاشان به پژمردگی گراییده و سرمایه‌هاشان موجب زیان شده است؛ و حکیم حقیقتی روی از فرزندان زمان گردانده و پهلو از معاشرت آنان خالی نماید.^۱

ملاصدرا در موضع انتقادی خود از وضع موجود، تصفیه اندیشه و زدودن خیال از آنچه موجب افسردگی و نابسامانی و ناپایداری بر اوضاع و احوال شده یگانه راه اصلاح وضع موجود می‌بیند و نقش حکیم الهی را این می‌داند که با بازگشت به خلق و درک رنج‌ها و سختی‌هایی که انسان‌ها از اهل زمانه خود کشند، مردم را از عادت‌های ناپسندی که با سرشتشان عجین شده و بدان خو کرده‌اند، از کمی انصاف و بسیاری ستم و فرو شمردن بزرگان و بزرگ شمردن فرومایگان و ظهور نادان بدکار و عامی ناشناس و از زشتی‌ها و پلشتی‌ها رها سازد.^۲

اولین نقطه همسازی افکار و اندیشه‌های ملاصدرا را با امام خمینی باید در موضع انتقادی این دو بزرگوار از وضع موجود دانست. امام خمینی (ره) از دورانی که وارد مبارزه با سنت ضرورت پیروی خلف از سلف شد نسبت به اوضاع زمانه خود و آنچه بر سر مسلمین می‌گذشت موضع انتقادی داشت تا روزی که رخت آخرت برپست و از جهان فانی به دیار باقی

۱. همان، ص ۹.

۲. همان.

شتافت.

اولین زمینه‌های انتقادی امام نسبت به وضع موجود را می‌توان در سراسر کتاب کشف اسرار مشاهده کرد. نقد بحران‌ها و جنایت‌های دوره بیست ساله حکومت رضاخان که امام از این دوره به عنوان دوره استبداد سیاه یاد می‌کند، نقطه آغاز بررسی انتقادی اوضاع دین و دولت و اجتماع در ایران است. از نظر امام چون در این دوره ملت به حقوق حقه خود قیام نکرد ماجراجوها فرصت به دست آوردند تا از مالاها تجاوز کردند و یکسره با دین و دینداری طرف شدند و محکمت قرآن را پایمال اغراض مسمومه کردند تا با دل گرم بتوانند صفحه مملکت را میدان اجرای نیت فاسده خود کنند و دوباره آن سیاه‌بختی‌ها و روزگارهای تلخ را عودت دهند.^۱

در رساله کشف اسرار، امام در نقش یک منتقد تیزبین و با درایت ساختار عقیدتی، سیاسی و فرهنگی ایران را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و در لابه‌لای انتقاداتی که از این ساختار دارد، الگوهای آرمانی خود را نیز کم و بیش مطرح می‌سازد. فهم امام از دین و نقش دین در حل معضلات اجتماعی و سیاسی جامعه در نوع خود نگرش جدیدی به توانایی‌های دین در حوزه‌های اجتماعی محسوب می‌شود.

این یک سنت الهی است. همه حکیمانی که دل در گرو اصلاح وضع موجود دارند باید نسبت به آن یک موضع انتقادی داشته باشند. موضع انتقادی بدون داشتن یک طرح آرمانی و مطلوب بی‌تردید به مخالفت‌خوانی‌های کور اجتماعی منجر خواهد شد که بهره‌ای جز به هم ریختن نظم اجتماعی و گمراهی مردم به همراه نخواهد آورد. هم مرحوم ملاصدرا و هم امام خمینی(ره) با درایت تمام متوجه شأن یک حکیم منتقد در حل معضلات اجتماعی بودند. ملاصدرا در حوزه حکمت الهی دارای الگوهای جدیدی بود که احساس می‌کرد مقاومت فرزندان زمانه اجازه‌پاگیری این الگوهای جدید بازاندیشی فکر دینی را نخواهد داد. امام خمینی(ره) نیز با چنین

۱. امام خمینی، کشف اسرار، تهران، ظفر، ص ۱۰.

فضایی روبه‌رو گشت. بسیاری از کسانی که دل در گرو آرامش‌های سطحی وضع موجود داشتند، از ساختارشکنی‌های امام در حوزه فقه، حکومت، سیاست و معارف دینی، دل خوشی نداشتند. همان‌طور که از ساختارشکنی‌های ملاصدرا نیز علمای ظاهر دوران دل خوشی نداشتند.

وقتی امام در کشف *اسرار* بی‌پروا می‌نویسد: ما می‌گوییم مجلس مؤسسانی که تشکیل می‌شود برای تشکیل یک حکومت یا تغییر یک رژیم، باید از فقها و ملاحای خردمند عالی‌مقام که به عدالت و توحید و تقوی و بی‌غرضی و ترک هوی و شهوت موصوف باشند، تشکیل شود تا در انتخاب سلطان مصالح کشور و توده را سنجیده و شاه عدالت‌خواه مطیع قوانین کشوری که همان قانون‌های خدایی است، انتخاب کنند.^۱ بی‌تردید کسی در آن دوران تصور نمی‌کرد این موضع انتقادی نسبت به تشکیل حکومت پادشاهی در ایران روزی کاربرد داشته باشد و نظام شاهنشاهی را از هم بپاشد.

وقتی امام در رساله کشف *اسرار* می‌نویسد:

ما نمی‌گوییم و نگفتیم که شاه باید فقیه باشد یا مقدمه واجب بداند شاه باید نظامی باشد ولی از فقه که قانون رسمی مملکت است تخلف نکند. اطلاعات نظامی و تاریخی فقط برای شاه کفایت نمی‌کند و هر نظامی مطلعی را نمی‌توان به شاهی انتخاب کرد، رضاخان نظامی بود ولی به درد سلطنت نمی‌خورد. اول شرط شاه آن است که تخلف از قانون را بر خود روا ندارد و خود را مطیع آن بداند.^۲

هیچ کس باور نمی‌کرد چنین سخنانی در آن دورانی که همه شعاع خدا، شاه، میهن سر می‌دادند جایی برای حل مسائل اجتماعی ایران داشته باشد. در خصوص موضع انتقادی ملاصدرا و امام خمینی به عنوان دو مصلح بزرگ حکمت و حکومت دینی در دوران معاصر نسبت به وضع موجود، مباحث بسیار و شواهد تاریخی زیادی می‌توان ارائه داد. این مسأله به

۱. همان، ص ۲۲۳.

۲. همان.

عنوان یکی از مسائل پژوهشی می‌تواند موضوع رساله‌های دانشجویی و حوزوی قرار گیرد.

◆ اعتقادی دیدن ماهیت سیاست

دومین نقطه تعامل اندیشه‌های ملاصدرا با امام خمینی، اعتقادی دیدن ماهیت سیاست است. مرحوم ملاصدرا در کتاب *اسرار الآیات* نهایت مقصد و هدف و مغز قرآن و تعالیم دینی را دعوت پندگان به سوی سلطان حقیقی که خداوند دنیا و آخرت و غایت آمال راهروان و مقصد عبادت‌کنندگان است می‌داند و معتقد است که فصل‌ها، باب‌ها و سوره‌ها و آیات قرآن به همین جهت دارای سه مقصد و سه اصل است. آن سه مقصد ستون‌ها و اصول مهم (عمود خرگاه) و آن سه اصل معروف مانند ردیف و پسوند و تکمیل آن اصول است.^۱

از دیدگاه ملاصدرا آن سه مقصد اصلی و ستون اساسی آیات الهی عبارت‌اند از:

اول؛ شناختن حق تعالی و افعال او

دوم؛ شناختن راه و درجات رسیدن به حق و چگونگی سیر در آن و جلوگیری از کژی و گمراهی در آن راه

سوم؛ شناختن معاد و برگشت به خدای تعالی.^۲

برای این سه مقصد سه اصل مکمل در آیات قرآنی وجود دارد:

اول؛ شناختن پیغمبرانی که از طرف حق تعالی برای دعوت خلق و نجات جان‌های انسانی از زندان دوزخ و هدایت آنان به سوی خدا برگزیده شده‌اند و مقصود از برگزیده شدن آنها، راهنمایی و ترغیب روندگان است به راه آخرت و تشویق آنان به رسیدن به خداوند تعالی است.

۱. ملاصدرا، *اسرار الآیات*، ترجمه محمد خواجه‌ای، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۶۳،

ص ۴۷ - ۴۹.

۲. همان، ص ۴۸.

دوم: نقل گفتار سرکشان و آشکار کردن رسوایی آنان و بی‌ارزش دانستن خردهای آنان در انحراف و گمراهی‌شان در انتخاب راه هلاکت و نابودی است و مقصود از آن، برحذر داشتن مردمان است از راه باطل و پایداری در راه راست و مستقیم است.

سوم: آموزش آبادانی منازل و کوچ‌گاه‌ها تا رسیدن به خدای تعالی و چگونگی بندگی و توشه گرفتن و آبادی و تربیت مرکب و کیفیت غذا دادن به آن برای سفر بازگشت است و مقصود از آنها بیان چگونگی معامله انسان با افراد این دنیا است.^۱

ملاصدرا معتقد است که در بند سوم این سه اصل مکمل، دو نوع معامله انسان با افراد وجود دارد. یکی معامله انسان با خودش است یعنی معامله با قوایی است که در درون انسان هستند مثل نفس و قوای او اعم از شهوت و غضب و غیره که هدف بعضی از آیات الهی آن است که این افراد در درون وجود انسان چگونه تربیت شوند که سرکش بار نیابند، بلکه راهوار گردند و قابل سواری در سفر برای آخرت و رفتن به سوی رب تعالی و تقدس شوند و این علم از نظر ملاصدرا علم تهذیب اخلاق نامیده می‌شود.

در کنار این علم، علم دیگری است که وظیفه آن معامله با افراد خارج از وجود انسان است، افرادی که در خارج‌اند ولی در یک منزل و یا بیشتر جمع‌اند و آن علمی که نحوه رابطه و معامله با این افراد را تنظیم می‌کند علم سیاست و احکام شرعی مانند قصاص و گرفتن دیه و قضاوت و حکم کردن و غیر آن هستند. پس این شش قسمت از مقاصد قرآن است.^۲

بنابراین در اندیشه ملاصدرا علم سیاست و پرداختن به امور اجتماعی مردم یعنی رابطه انسان با افراد بیرونی در اجتماع، بخشی از شریعت و مقصد و هدف آیات الهی و فلسفه شناخت خدا، پیامبران خدا و مقصد و معاد است. با این توصیف علوم الهی در برقراری نسبت بین افراد با یکدیگر نمی‌تواند از سیاست و احکام شرعی که بخشی از حوزه سیاست است غافل

۱. همان، ص ۴۸، ۴۹.

۲. ملاصدرا، همان، ص ۴۹.

شود. در اندیشه ملاصدرا سیاست از این جهت کاملاً ماهیت اعتقادی دارد و در نسبت با شریعت قابل تفسیر است و دین اسلام در بیان احکام کلی نمی‌تواند از سیاست دوری گزیند و با آن کاری نداشته باشد. زیرا دوری گزیدن از سیاست به معنای بی‌اعتنایی به بخشی از احکام الهی و بی‌اعتنایی به قسمتی از آن شش قسمت از مقاصد قرآنی است.

ملاصدرا در کتاب *شواهد الربوبیه* این مقصد از مقاصد قرآنی را به تفصیل مورد بحث قرار می‌دهد و در اثبات وجود نبی می‌نویسد:

انسان در وجود و بقای خویش نمی‌تواند به ذات خود اکتفا کند و از دیگران بی‌نیاز باشد. زیرا نوع منحصر در یک فرد و شخص خاص او نیست... بنابراین نمی‌تواند در دار دنیا زندگی کند مگر به وسیله تمدن و اجتماع و تعاون و لذا وجود و بقای او به تنهایی ممکن نیست.

لذا از نوع او افرادی متعدد و احزابی مختلف پدید آمدند و بالنتیجه ضیاع و عقار و بلادی مختلف و متعدد تشکیل داده شد و افراد در معاملات و مناکحات و جنایاتی که ممکن است در برخورد با یکدیگر به وقوع بپیوندند، به قانون و ناموسی که مرجع و ملجأ آنان باشد و مابین آنان به عدل و داد حکم کند، نیازمند شدند.^۱

از دیدگاه مرحوم ملاصدرا آن قانون ضروری که حافظ نظام و ضامن سعادت و آسایش و آرامش کلیه افراد بشر است عبارت است از شریعت که ناچار است از وجود شارع و واضعی که راه و روشی برای افراد بشر تعیین کند که آن را برای انتظام امر معیشت زندگانی اختیار کنند و سنت و طریقی را به آنان بیاموزد که به وسیله آن به خدای خویش برسند.^۲

در اندیشه حکیم صدرالمتهلین، دنیا خود نیز منزلی است از منازل سالکان راه خرد^۳ بنابراین چگونه امکان دارد خداوند احکام این منزل را مورد نظر نداشته باشد و بشر را در وادی‌های

۱. ملاصدرا، *شواهد الربوبیه*، همان، ص ۴۹۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۹۳.

هراسناک آن تنها بگذارد.

بنابراین ناچار باید فردی به نام واضع شریعت در میان افراد بشر باشد تا که قوانین مالکیت و اختصاصات را در مورد اموال و عقود، معاوضات را در مورد مناکحات و دیون و سایر معاملات و نیز تقسیم موارث و تعیین مواجب نفقات و توزیع غنایم جنگی و صدقات و ابواب عتق و کتابت و استرقاق بردگان و... اسارت کفار و مهاجمین دارالحرب را به آنان بیاموزد و نیز علائم تخصیص دادن در هنگام استفهام و استعمال از قبیل اقرار و ایمان و شهادت شهود و ضمان و وکالت و حواله را به آنان یاد دهد و نیز بر شخص واضع سنن و قوانین الهی لازم است که ضوابط اختصاص به مناکحات و تمتع را از سران در ابواب نکاح و صدق و طلاق و عده و رجعت و خلع و ایلاء و ظهار و لعان و کلیه ابواب محرمات ناشی از نسب و رضاع و مظاهرات را بدان گونه که در کتب فقه بیان گردیده است بر آنان تعلیم دهد.^۱

مسأله جهاد، دفاع، قصاص، دیات، تعزیرات، کفارات و بسیاری از بحث‌هایی که امروزه در حوزه وظایف دولت و حکومت مورد بحث قرار می‌گیرد و موضوعات علم سیاست هستند و در متون دینی ما تحت عنوان ابواب فقه مورد بحث قرار می‌گیرند همه از جمله مسائلی است که مرحوم ملاصدرا به آن هدف و مقصد بخش زیادی از احکام شرعی و آیات الهی مورد توجه قرار می‌دهد و تحت عنوان حکمت و فلسفه سیاسات و حدود از آنها بحث می‌کند.

این مباحث نشان می‌دهد که دامنه امر سیاسی در حکمت صدرایی ابعاد وسیعی به گستره مسائل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و سیاسی جامعه اسلامی دارد و مباحث مربوط به امر سیاسی بخشی از اعتقادات دینی هر مسلمان است.

ملاصدرا معتقد بود که حفظ و ضبط سیاست دینی از طریق سالکان الی الله و متکلفان اهل حق و حقیقت یعنی حضرت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین به عنوان نیابت و خلافت از جانب رسول اکرم(ص) ضامن حفظ و حراست آن می‌باشد تا حدود و احکام الهی از حلال و حرام

حفظ بمانند.^۱

ملاصدرا در کتاب *شواهد الربوبیه* در فصلی تحت عنوان فرق مابین نبوت، شریعت و سیاست به تجزیه و تحلیل نسبت این سه با هم می‌پردازد و می‌نویسد:

نسبت نبوت به شریعت مانند نسبت روح است به جسدی که در وی روح باشد و

سیاست عاری از شریعت مانند جسدی است که روح در وی نباشد.^۲

یعنی روح شریعت در اسلام نبوت و روح سیاست شریعت است. به بیان دیگر شریعت فاقد ولایت شریعت نیست بلکه جسدی است که در آن روح وجود ندارد و سیاست فاقد شریعت نیز سیاست نیست.

تفکیکی که مرحوم ملاصدرا بین شریعت و سیاست از جهت ماهیت می‌کند در نوع خود جالب است. او در اینجا قول افلاطون را در کتاب قوانین که فرق بین شریعت و سیاست را از چهار وجه یعنی از جهت مبدأ، غایت، فعل و انفعال اثبات می‌کند، می‌پذیرد و آن را در متون اسلامی نقد و ارزیابی می‌کند.

در نظر ملاصدرا مبدأ امر سیاسی تابع اراده نفس جزئی انسان است نه نفس کلیه الهی. یعنی چه؟ یعنی انسان‌ها برای حل و فصل امور جزئی خود به تأسیس نظام سیاسی روی می‌آورند و نهایت آرمان آنها در تأسیس نظام سیاسی این است که به حدود و حقوق همدیگر تجاوز نکنند و در آسایش و امنیت زندگی کنند. اما در پس این هدف اگر آرمانی نباشد چگونه امکان دارد که انسان‌ها بر سر منافع خود به توافق برسند و سمت و سوی متعالی را طی کنند و در طول حرکت خود به تضاد و تقابل کشیده نشوند؟ اگر ماهیت امر سیاسی را از جهت هدف و مقصد تأمین همین امور جزئی بدانیم به نظر نمی‌رسد که جامعه بشری قوام و دوام چندانی داشته باشد زیرا هر کس در تفسیر امور جزئی به منافع خود متمایل است و منافع دیگران را در تضاد با خود می‌بیند.

۱. همان.

۲. همان، ص ۹۶.

ملاصدرا معتقد است بشر به تنهایی با سیاست به سعادت نخواهد رسید و به هدف و غایت اصلی و منزلگاه حقیقی خود که اطاعت و فرمانبرداری از خدا است واصل نخواهد شد. در اینجاست که شریعت به مدد سیاست می‌آید و آن هدف نهایی سیاست را تبدیل به آرمانی مقدس، انسانی و اخلاقی می‌کند. بنابراین در اندیشه ملاصدرا آغاز حرکت شریعت برای سازندگی بشر، نهایت مقاصد امر سیاسی است.

شریعت از جایی آغاز می‌کند که سیاست به پایان رسیده باشد. از تفصیل مباحث ملاصدرا در اشراق چهارم مشهد پنجم کتاب *شواهد الربوبیه* می‌توان نتیجه گرفت که شریعت در اندیشه‌های او در جوامعی ظهور می‌کند و ابلاغ می‌شود که در آن جوامع نظام‌های سیاسی مستقر شده و بشر از حالت طبیعی به اجتماع مدنی رسیده باشد. زیرا بخش اعظمی از سنت‌های شریعت متعلق به اجتماع سیاسی است. بنابراین از جنبه غایت، فرق اساسی بین سیاست و شریعت در این است که شریعت مکمل سیاست و سیاست عاری از شریعت به مانند جسدی است که در آن روح وجود ندارد.

ملاصدرا تفاوت شریعت و سیاست را از جنبه‌های دیگر نیز مورد بحث قرار می‌دهد که هدف اصلی و اساسی این مقاله نیست. اما داستان نسبت سیاست و شریعت در اندیشه‌های ملاصدرا و ضرورت جدا نشدن این دو از یکدیگر شبیه داستان نسبت محسوسات با معقولات است. ملاصدرا معتقد است اگر سیاست از شریعت اطاعت کرد و نظام خود را بر اساس دستورات شریعت استوار کرد ظاهر عالم مطیع و منقاد باطن عالم گردد و محسوسات در زیر سایه و ظل معقولات قرار می‌گیرند و اجزا به جانب کل حرکت کنند... و چون سیاست از شریعت پیروی و اطاعت کرد حال انسان در این هنگام، آسایش و ایمنی از امور رنج دهنده و احراز فضیلتی است که او را به جانب خیرات و کمالاتی که به وسیله آداب پسندیده اکتساب می‌گردند می‌کشاند و هر روزی که با داشتن این موهبت بر وی می‌گذرد بهتر از روز گذشته است.^۱

۱. همان، ص ۲۹۶، ۲۹۷.

مفهوم متابعت سیاست از شریعت در حوزه دین تفسیری از این اصل اساسی است که در اندیشه‌های ملاصدرا سیاست دینی عین شریعت و شریعت عین سیاست است و این همان مفهومی است که امام خمینی(ره) با آن دگرگونی‌های بنیادینی را در حوزه سیاست و شریعت ایجاد می‌کند. در حقیقت مفهوم حکومت دینی یا حکومت اسلامی در اندیشه‌های امام خمینی(ره) از جهت فلسفی و فقهی با آرای مرحوم صدرالمآلهین همسازی تردیدناپذیری دارد. همان‌طور که سیاست در اندیشه‌های ملاصدرا کاملاً ماهیت اعتقادی دارد در اندیشه‌های امام خمینی نیز ماهیت اعتقادی سیاست و نسبت آن را با شریعت به خوبی می‌توان مشاهده کرد. امام در رساله کشف اسرار خطاب به جاهلان دوران می‌نویسد:

شما از کجا می‌گویید دین تکلیف حکومت را تعیین نکرده؟ اگر تعیین نکرده بود پیغمبر اسلام چطور تشکیل حکومت کرد و به قول شما در نیم قرن نیمی از جهان را گرفت آن تشکیلات بر خلاف دین بود یا با دستور دین؟ اگر بر خلاف بود چطور پیغمبر اسلام و علی بن ابی‌طالب خود بر خلاف دین رفتار می‌کردند؟^۱

امام در کتاب ولایت فقیه با وضوح نسبت سیاست و شریعت را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و می‌نویسد:

این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند. این را بی‌دین‌ها می‌گویند، مگر زمان پیغمبر اکرم(ص) سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره، عده‌ای روحانی بودند و عده دیگر سیاستمدار و زمامدار؟^۲

امام در اینجا موضع انتقادی خود را متوجه آخوندهایی می‌کند که در گوشه نجف یا قم دارند احکام حیض و نفاس می‌خوانند و کاری به سیاست ندارند و باعث می‌شوند حکام جور و ظلم بر سرنوشت مسلمانان مسلط شوند. همان‌طور که ملاصدرا نیز در تبیین اهمیت اجتماعی

۱. امام خمینی، کشف اسرار، همان، ص ۲۳۷.

۲. امام خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰، ص ۲۳.

و سیاسی فقه و فقاہت به کسانی می‌تازد که با فتاوی باطل و حکم‌های ظالمانه به حکام و سلاطین و ظالمان و دستیارانشان تقرب می‌جویند و با آرای خود موجب جرأت آنان در منهدم ساختن قوانین شرع و جسارتشان در ارتکاب مجرمان و سلطه‌بخشی آنان بر ساکنین و تصرف اموال آنان می‌گردند و همواره می‌کوشند در ساختن کلاه شرعی‌ها و جدال‌های فقهی، موجب رخصت و جرأت در کارهایی شوند که دین را سست نماید و متابعت روش مؤمنین را از میان ببرد.^۱

در حالی که در اندیشه ملاصدرا، فقه بر شناخت حق اطلاق می‌گشت و دانش طریق آخرت و آفت‌های نفس و احوال قلب و چگونگی تهذیب اخلاق و تبدیل بدی‌ها به خوبی‌ها و... بود. امام خمینی نیز در آثار خود فقه را فلسفه عملی تمام احکام اسلامی می‌بیند و آن را تئوری کامل زندگی تا هنگام مرگ می‌داند بنابراین از نظر امام احکام اسلامی که در فقه مستتر است احکامی نیست که محدود به زمان و مکان خاص باشد. از نظر امام این حرف که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است.^۲

امام از چند جهت ماهیت اعتقادی سیاست را در اندیشه‌های شیعه و شریعت اسلامی مورد بحث قرار می‌دهد:

۱. از جهت ضرورت استمرار اجرای احکام
 ۲. از جهت ماهیت و کیفیت قوانین اسلام
 ۳. از جهت سنت و رویه رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع)
 ۴. از جهت عقلی و نقلی
- در رساله ولایت فقیه امام خمینی مباحث مفصلی را در چهار محور مذکور مطرح می‌کند که

۱. ملاصدرا، کسر اصنام الجاهلیه، ترجمه محسن بیدارفر، تهران، الزهراء، ص ۶۲.

۲. امام خمینی، ولایت فقیه، همان، ص ۲۹.

نشان می‌دهد امر سیاسی در اندیشه‌های امام در اسلام کاملاً ماهیت اعتقادی دارد و جدای از شریعت قابل تصور نیست.

♦ وجود صاحب و مسئول برای اجرای کلیه قوانین اسلامی (سامان‌یابی احکام شریعت)

محور دیگری که می‌توان از جنبه کلی به انطباق اندیشه‌های ملاصدرا و امام خمینی پرداخت مسأله ضرورت وجود صاحب و مسئول برای اجرای کلیه قوانین اسلامی و سامان‌یابی احکام شریعت است. این همان اصلی است که در صورت اثبات آن مبانی فلسفی و دینی ولایت فقیه نیز اثبات می‌شود و در حقیقت امام خمینی از این زاویه بحث حکومت اسلامی و ولایت مطلقه فقیه را اثبات می‌کنند.

از جنبه کلی دو نظریه در میان فقهای اسلامی در حوزه وجود صاحب و مسئول برای اجرای کلیه قوانین اسلامی و سامان‌یابی احکام شریعت وجود دارد. تعدادی از فقها معتقدند که ولایت فقیه در اجرای احکام به عنوان صاحبان اصلی و حافظان عقلی و علمی احکام شریعت از جمله موضوعاتی است که در شریعت اسلامی تصور آن موجب تصدیق است. بدین معنا که در زمان غیبت امام معصوم مسئولیت حفظ و نگهداری فضای زندگی



هیئات! چه دور است علم دین از این اعمال، علم دین به خدعه عالمان پست کهنه شده و از بین رفته و خداوند یاری دهنده و ملجأ آنست در اینکه ما را از این غرور و فریبی که رحمان را به خشم آورد و شیطان را بخنداند، باز دارد.



مسلمانان و اجرای احکام به طور عقلی و نقلی با کسانی خواهد بود که نیابت عامه از طرف

امام زمان داشته باشند و به احکام و مواضع اجرایی آن عالم باشند.

از نظر این عده از بزرگان دین، ولایت فقیه در یک سلسله طولی از نبوت و امامت قرار دارد و بحث از آن بیش از آنکه بحث تقلیدی و فقهی باشد، بحثی عقلی و کلامی است. یعنی این مسأله به اعتقادات باز می‌گردد نه به فروع، لذا تصور آن موجب تصدیق است.

آنهایی که چنین اعتقادی دارند از همان ابتدا معتقدند برای کلیه احکام و قوانین اسلامی در دوران غیبت در همه اعصار صاحب و مسئول وجود دارد و این‌گونه نیست که چون در این دوران دست مسلمانان از دامن عصمت و امامت محروم است پس باید احکام دین را معطل گذاشت و منتظر فرج شد. بنابراین همان ولایت و حکومتی که پیامبر و امام در شناخت و اجرای احکام داراست برای فقیه‌ی که نیابت دارد و تشکیل حکومت می‌دهد نیز اثبات شده است و این‌گونه نیست که چنین فقیه‌ی بخشی را از احکام اجرا کند و بخشی دیگر را معطل بگذارد. این ولایت را تعبیر به ولایت مطلقه فقیه نیز کرده‌اند و در اینجا مراد از مطلقه بودن ولایت چیزی جز قائل شدن همان قدرت تشخیص و اجرای احکامی که برای پیامبر و امام قائل هستیم برای فقیه نیز قائل باشیم، نیست.

در کنار اینها فقهایی نیز هستند که مباحث مربوط به تشخیص حدود و اجرای احکام را در زمان غیبت به طور مطلق برای فقیه اثبات شده نمی‌بینند و در احکام و قواعد فقهی به دنبال مسئول و مجری می‌گردند. معنای چنین اعتقادی این است که در زمان غیبت برای اجرای همه احکام الهی صاحب و مسئول اثبات شده نیست لذا ما باید به قدر مقدور احکامی را اجرا کنیم که جمهور فقها اجرای آن را در زمان غیبت محل مجادله ندانسته‌اند.

بنابراین از نظر این قسم از فقها، ولایت فقیه تصورش موجب تصدیق نیست و ما در فروع فقهی باید به دنبال مجری برای احکام اسلامی بگردیم. اگر توانستیم آن مجری را پیدا کنیم فها، اگر نتوانستیم، اجرای احکام از باب دلیل «قدر متیقن» یا «قدر مقدور» بلا تکلیف خواهد ماند.

آنچه گفته شد ساده‌ترین توصیف دو دیدگاه معروف در حوزه ولایت فقیه است که بقیه

دیدگاه‌ها، شاخه‌ها و شعبه‌هایی از این دو دیدگاه می‌باشد.

مرحوم صدرالمآلهین به عنوان یک حکیم الهی در بعضی آثار شریف خود به این وجه از احکام دینی نیز نظر داشته و دیدگاهی را مطرح کرده است که این دیدگاه از جنبه عقلی دیدگاه امام خمینی(ره) و پیروان نظریه ولایت مطلقه فقیه را تأیید می‌کند. در کتاب شریف *مفاتیح الغیب*، حکیم ملاصدرا می‌فرماید:

بدان که چون وحی گفته شد و از آن معنی آموزش خداوند مر بندگان خویش را مراد باشد، آن از این روی هیچ‌گاه بریده نگردیده است، بلکه وحی ویژه رسول و پیغمبر از فرود آمدن فرشته بر گوش و دل او منقطع گشته است، به همین جهت پایان بخش پیغمبران صلی الله علیه و آله فرمود:

بعد از من پیغامبری نیست، ولی بعد از حکم خواب‌ها و حکم ائمه علیهم السلام که از خطا و اشتباه برکنارند و حکم مجتهدین به آنچه که نتیجه اجتهادشان است باقی ماند و آن کس که حکم الهی را نمی‌داند به او دستور داده شده که از اهل ذکر حکیم (که علمای حقیقی و ائمه معصومین‌اند) پرسش و سؤال نماید... لذا به آنچه که اجتهادشان حکم می‌نماید فتوی می‌دهند اگر چه بعد از اتفاق در اصول ایمانی با هم (در بعضی از موارد جزئی احکام) اختلاف دارند. همچنان‌که شرایع الهی در آنچه که متعلق به ذات و صفات ربوبی و رستاخیز داشته با هم اتفاق و هم‌آهنگی دارند، پس نبوت و رسالت از جهت ماهیتشان هیچ‌گاه بریده و منقطع نگردیده است.^۱

تا اینجا به نظر می‌رسد مرحوم ملاصدرا از جمله حکمایی است که مسأله ولایت مجتهدین را از جنبه ماهیت شناخت و اجرای احکام در طول نبوت و امامت می‌بیند و اختلاف در صدور پاره‌ای احکام جزئی را نافی این شأن نمی‌داند و آن را شبیه اختلاف جزئی شرایع الهی در مورد ارکان دین می‌بیند.

در بخش دیگری از کتاب *مفاتیح الغیب* مرحوم ملاصدرا به شرح یکی از مهم‌ترین مقاصد و

اهداف آیات الهی یعنی تعریف آبادانی راه‌ها و بیان تهیه توشه و زاد و آمادگی برای رستاخیز و مهیا نمودن نیرو و آلات جنگ و غیره می‌پردازد. از آنجایی که حکیم شیراز دنیا را منزلی از منازل سالک طریق الی الله می‌داند که در این منزل بدن مرکب و سواری دهنده است و اگر سالک از این مرکب غافل شود به مقصود نخواهد رسید و این منزل نیز جز با تمدن و اجتماع حاصل نمی‌شود مرحوم ملاصدرا به توصیف احکام و حدود و معاملات و مسائلی می‌پردازد که لازمه این منزل است و این به دلیل ماهیت ذاتی انسان است.

انسان طبعاً مدنی و شهرنشین است، به همین جهت (تمدن و اجتماع) افراد مختلف و گروه‌های گوناگون را سبب می‌شود و در نتیجه شهرهای زیادی پدید می‌آید و اگر آنان را رها نمود، قانون و ضابطه‌ای که مردمان در مواقع اختلاف بدان مراجعه نمایند وجود نداشت، با یکدیگر دشمنی نموده و جنگ و کشتار سرگرفته و همگی فاسد و نسل بشر از بین رفته و رشته از هم گسیخته می‌گشت، زیرا هر یک هر چه را که به سود خود می‌دید خواهان و آنچه را به زیان خود می‌دید بر آن خشم روا می‌داشت و آن قانون همان احکام شرع است. پس قرآن اشمال بر شرح قوانین شریعت و ضابطه‌های ویژه‌ای در آیات ازدواج و شهرنشینی، وارث و... دارد.^۱

تا اینجا مرحوم ملاصدرا از جنبه عقلی و نقلی نسبت آیات الهی قرآن را با حوزه وسیعی از مسائل سیاسی و اجتماعی مورد تأکید قرار می‌دهد و این آیات را ناشی از حقیقی و طبیعی بودن زندگی انسان در دنیا و ماهیت مدنی، شهرنشینی و اجتماعی انسان می‌داند.

آنچه بعد از این مسأله ملاصدرا را با پایه‌های نظام اسلامی پیوند می‌زند دیدگاه او نسبت به کسانی است که وظیفه نگهداری فضای زندگی مسلمانان را در این دنیا دارند. مرحوم ملاصدرا بر خلاف علمایی که معتقدند در شریعت اسلامی بعد از ختم نبوت و غیبت امام معصوم بخشی از احکام الهی صاحب و مسئول ندارد، معتقد است که هیچ کدام از احکام مربوط به زندگی

اجتماعی انسان در دوران بعد از پیغمبر و پس از ائمه(ع) تعطیل‌بردار نیست و برای آنها صاحب و مسئول وجود دارد.

آن کس که از طرف رسول اکرم(ص) نیابت داشته، بتواند ضبط سیاستی که وظیفه‌اش نگاهداری فضای زندگی برای مسلمانان است بنماید و قرآن در این باره مشتمل بر آیات بسیاری است که بر تو پنهان و پوشیده نیست و آنچه که بدین بخش اشمال دارد بنام احکام حلال و حرام و حدود و احکام نامیده می‌شود و این علم را فقها عهده دارند و آن علمی است که همگی بدان نیازمندند، چون در رابطه با صلاح دنیا است که به واسطه آن به صلاح آخرت می‌رسند. به همین جهت صاحب این علم بیشتر مشهود و مورد احترام همگان و بر دیگران از واعظان و روایت‌کنندگان و متکلمین مقدم است.^۱

مرحوم ملاصدرا علم فقه و فقها را علم حشمت و جاه و منزلت و شکوه می‌داند و معتقد است که این علم تنها علمی است که استعداد نگاهداری فضای زندگی مسلمانان را در هر عصر دارد. لذا در کتاب شریف شرح اصول کافی به روایت از غزالی، علم فقه را به عنوان علم شریعت از سه جهت و درجه بر علم طب برتر می‌داند:

۱. نخست آنکه علم شرعی است و مستفاد از نبوت است بر عکس علم طب.
 ۲. دوم آنکه هیچ کس از سالکان راه آخرت البته از آن بی‌نیاز نیست. نه تندرست و نه بیمار، ولی به طب جز بیماران را نیاز نیست و ایشان بسیار کم‌اند.
 ۳. و سوم آنکه علم فقه مجاور و همسایه علم راه آخرت است. چه آن را نظر در اعمال و کارهای اعضا است و مصدر اعمال و منشأ آنها صفات دل است.^۲
- اگر چه ملاصدرا فقه و فقیهان را در اسلام ارج و قربی والا می‌بخشد ولی مانند غزالی از وضع فقه و فقاہت زمانه خود راضی نیست و معتقد است که فقها در این زمان به جای نگاهداری فضای زندگی مسلمانان به تولید و وصایا و اوقاف و جمع مال‌های یتیمان و

۱. همان، ص ۲۱۳.

۲. ملاصدرا، شرح اصول کافی، کتاب فضل علم و کتاب حجت، همان، ج ۲، ص ۱۶، ۱۷.

عهده‌دار شدن قضا و حکومت و غیره بیشتر مشغول‌اند.

هیئات! چه دور است علم دین از این اعمال، علم دین به خدعه عالمان پست کهنه شده و از بین رفته و خداوند یاری دهنده و ملجأ آنست در اینکه ما را از این غرور و فریبی که رحمان را به خشم آورد و شیطان را بخنداند، باز دارد.^۱

امام خمینی نیز از این منظر نگاه کاملی به فقه و فقاہت و اهمیت و ارج و قرب این علم به عنوان تئوری کامل زندگی مسلمان از بدو تولد تا مرگ دارد و معتقد است که در هیچ عصری احکام اسلام را نمی‌توان به بهانه عدم دسترسی به امام معصوم تعطیل کرد یا برای بخشی از احکام ساده صاحب و مسئول پیدا کرد و برای بقیه که مربوط به فضای زندگی عموم مسلمانان است سکوت نمود. لذا در مقدمه رساله حکومت اسلامی یا ولایت فقیه می‌نویسد:

موضوع ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد، به این معنا که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.^۲

در اینجا امام خمینی نیز مانند ملاصدرا نسبت به اوضاع زمانه و عدم اهتمام بزرگان و فقهای دین به این مباحث موضع انتقادی می‌گیرد و می‌نویسد:

اینکه امروز به ولایت فقیه چندان توجهی نمی‌شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً و حوزه‌های علمیه خصوصاً می‌باشد.^۳

امام در کتاب ولایت فقیه ریشه‌های تاریخی چنین وضعی را به درستی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که همه این گرفتاری‌ها ناشی از غفلت حوزه‌های علمیه و تبلیغات سوء دشمنان اسلام و حکومت‌های فاسد در ایران است.

۱. همان، ص ۲۰.

۲. امام خمینی، ولایت فقیه، همان، ص ۶.

۳. همان.

در اندیشه‌های امام نیز مانند افکار و نظریات ملاصدرا، خداوند تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم(ص) قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می‌آید، برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه نطفه‌اش منعقد شود تا پس از آنکه به گور می‌رود، قانون وضع کرده است. همان‌طور که برای وظایف عبادی قانون دارد برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد.^۱

امام مانند ملاصدرا هیچ‌گاه به دین حداقلی اعتقاد نداشت و معتقد بود که حقوق اسلام حقوقی مترقی و احکام و قواعدش مال همه زمان‌ها در همه مکان‌هاست. این نگاه جامع به دین و اعتقاد به وجود صاحب و مسئول در بالای سر همه احکام برای به اجرا درآوردن آنها از ویژگی‌های همخوانی اندیشه‌های مرحوم ملاصدرا و مرحوم امام رضوان الله تعالی علیهما است که محل بحث‌های علمی فراوانی است که در این مختصر نمی‌گنجد.

تا اینجا بخش قابل توجهی از تعاملات حکمت‌صدرداری با انقلاب اسلامی در کلیات مورد تجزیه و تحلیل قرار داده شد و شواهدی چند برای اثبات این مدعا ارائه شد.

پژوهش در نسبت حکمت‌صدرداری و انقلاب اسلامی زمینه‌های بسیار وسیعی دارد که می‌تواند موضوع رساله‌های ویژه‌ای در دانشگاه‌ها و مراکز علمی کشور باشد. این تعامل بنیادهای نظری و فلسفی انقلاب اسلامی را در بسیاری از مقدمات و مبادی اندیشه استحکام خواهد بخشید.

حکمت‌صدرداری بالندگی و رشد خود را مدیون انقلاب اسلامی و فضایی است که بعد از انقلاب اسلامی برای این حکمت ایجاد شد. متفکران ما در فهم حکمت‌صدرداری و اندیشه‌های این حکیم گرانقدر باید بیش از آنکه تحت تأثیر پیروی «خلف از سلف» باشند به ساختارشکنی‌هایی دست بزنند که خود مرحوم ملاصدرا مبشر این ساختارشکنی‌ها بود. مرحوم ملاصدرا از یک طرف و مرحوم امام خمینی از طرف دیگر در اغلب آثار خود به عدم تحرک مجامع علمی و

پایبندی به اندیشه‌های بسته همیشه تاختند و همین تاختن‌ها بود که فضای حکمت متعالیه ایران را در حوزه فلسفه، کلام، عرفان و سیاست تحت تأثیر این دو بزرگوار قرار داد. هنوز حکمت صدرایی برای بالندگی خود به فضای بیشتری نیاز دارد و بی‌تردید هیچ حکومتی جز حکومت جمهوری اسلامی امکانات، علاقه و استعداد این فضا سازی را برای نشر حکمت صدرایی ندارد. همچنان‌که جمهوری اسلامی و نظریه ولایت فقیه برای استحکام پایه‌های نظری خود هیچ مکتبی را مستعدتر از مکتب صدرایی و حکمت متعالیه در اختیار ندارد. به امید بالندگی شریعت اسلامی در عصر سلطه مطلقه مدرنیته بر جهان.